

وجه‌مميزه و مزيت نسبی علوم انسانی-اسلامی



سیدمحمد رضا تقوی

استاد دانشگاه شیراز

برخی وقایع تاریخی حکایت از اسراری دارند که از طریق علم حصولی قابل دریافت نیستند. چگونگی می‌شود به این درک رسید که آب در عالم بالا به مفهوم «علم» است و چگونه می‌شود به این فهم رسید که «وقتی هفت گاو چاق، هفت گاو لاغر را می‌خورند» یعنی هفت‌سال فراوانی و سپس هفت‌سال حطی و قضایای بی‌شمار دیگر. چنین هم نیست که این قبیل کارها فقط از انبیا و ائمه ساخته باشد، هرچند ایشان مظهر اسم اعظم الهی هستند، لیکن انسان‌های دیگر هم به‌نسبت شایستگی‌ای که می‌یابند می‌توانند به بطون اشیا راه یابند و از قبل دانشی که از این طریق به‌دست می‌آورند، خود و جامعه انسانی را بهره‌مند می‌کنند.

درواقع براساس اصل اتحاد وجودی بین علم و عالم و معلوم، معلوم (خداوند، حق و حقیقت) به‌مقدار توانایی فرد، به تور شکار وی درمی‌آید و این هم در علم حصولی و هم در علم حضوری صادق است (صمدی‌آملی، ۱۳۷۷). ما در پی نوعی علوم انسانی هستیم و آن راهیایی به عمق بیشتری از پدیده‌هاست. این موضوع هنگامی واضح‌تر می‌شود که بتوان از طریق تولید علوم انسانی-اسلامی به درکی عمیق‌تر از نقش و تاثیر عوالم وجودی مختلف در نشئه مادی دنیا دست یافت.

ملائکه‌الله موجوداتی هستند که قبل از خلقت انسان (به مفهوم عام) با کمالات مشخصی خلق شدند؛ موجودات عقلی که از دستوره‌های الهی تخلف نمی‌کنند؛ اما خداوند انسان را اشرف مخلوقات قرار داد. انسان، گرچه هنگام تولد کمالات ملائک را ندارد، اما این ظرفیت را دارد که از تمام ملائک حتی مقربین آنها بگذرد و به کمالات بالاتری برسد. انسان در قوس نزول به نطفه می‌رسد. این نطفه گرچه به‌صورت بالفعل ارزش بالایی ندارد، اما به‌لحاظ توانایی‌های بالقوه، عصاره عالم دانسته شده است. خداوند می‌خواست که این انسان از نطفه آغاز کند و خود را به مقام خلیفه‌الهی برساند. استعداد‌های بالقوه را درونش قرار داد، لیکن برای اینکه رشد کند باید مساله حل کند؛ درست مثل یک دانشمند ریاضیات که تنها از طریق حل مساله می‌تواند ریاضی‌دان قابلی شود، لذا کل هستی را آزمایشگاه انسان قرار داد که در آن مساله حل کرده و رشد کند. آنقدر اسرار در این جهان قرار داد که بی‌نهایت مساله برای حل کردن وجود داشته باشد و از این بابت زمینه رشد مهیا باشد؛ زیرا حل مساله دائما او را قوی‌تر می‌کند. مسائل همان ابتلائات هستند که به تناسب توانایی‌ها و نیازهایی که افراد و جوامع در هر مرحله‌ای از رشد دارند، در مسیر فرد یا جامعه قرار می‌گیرد و توسط خالق هستی، مدیریت یا دقیق‌تر بگوییم، ربوبیت می‌شود.

قرآن نازله حقیقتی عظیم از علم است که ظاهری و باطنی دارد و این باطن هم باطنی دارد و به همین ترتیب الی آخر. حال مزیت نسبی علوم انسانی-اسلامی آن است که بتواند از ظاهر نشئه مادی عبور کند و به باطن راه یابد. از طریق علوم تجربی رایج، تنها درک اعراض اشیا امکان‌پذیر است، بنابراین علوم انسانی-اسلامی هنگامی محقق می‌شوند که بتوان دیوار بین عالم‌شهود و عالم غیب را تا سرحد ممکن باریک کرد؛ آنچنان که بشود از همین نشئه مادی آن طرف (غیب) را دید.

تفاوت اساسی علوم انسانی رایج با علوم انسانی-اسلامی در این است که یکی به مطالعه ظاهر و اعراض پدیده‌ها توجه می‌کند و دیگری علاوه بر آن، به درک اسرار، اصرار می‌ورزد. عمل به دستوره‌های شرع مقدس موجب می‌شود محقق علم دینی با جان جهان محرم شود (تجلیه) و حقیقت علم یعنی درک اسرار و جوهر جهان محقق شود. ظرفیت قلب، ارزشمندترین و عالی‌ترین، در عین حال مغفول‌ترین ظرفیت ادراکی انسان است. مثل تمام ادراکات بشر که نیازمند ملاک صحت است، ادراکاتی که از این طریق نصیب انسان می‌شود نیازمند راستی آزمایی است، چراکه القاقات شیطانی نیز از همین طریق مجال راه یافتن به ادراکات انسان را می‌یابند. از نظر متخصصان این دانش، والاترین ملاک صحت الهامات هماهنگی رخدادها با سیره، قول و فعل امام‌معصوم (ع) است. بسیاری از بزرگان ما معتقدند اینکه امثال ابن عربی، سعدی، مولانا و حتی حافظ را متهم به داشتن مکتب‌هایی غیروابایی می‌کنند واقعیت ندارد زیرا افراد غیروابایی نمی‌توانند در این حد اوج بگیرند؛ معتقدند این اشخاص نیز تقیه می‌کرده‌اند. از منظر علم دینی، اگر قرأت اسرار انسان به سرچشمه علم برسد، باید علم حصولی او به علم حضوری وصل شود. اگر این علم حصولی به علم حضوری تبدیل نشود ارتباط محقق با عالم حقیقی قطع یا تضعیف می‌شود، آنگاه چنین علمی ممکن است حجاب اکبر یا دردسرساز شود؛ چون از حوزه نظارت و تعلیم حق تعالی (به‌ظاهر) خارج می‌شود. آنچنان که امام خمینی(ره) علم حصولی بدون علم حضوری را حجاب اکبر می‌دانستند. پس در فلسفه علم دینی، عالم فقط به‌دنبال علم حصولی نیست؛ گرچه او با علم حصولی آغاز می‌کند و تا آخر هم ادامه می‌دهد. برای رشد و تعالی، قرار است انسان، عالم تکوین اعم از سیر آفاقی و سیر انفسی و عالم تدوین و تشریع را تور شکار خود قرار دهد و به مصنف کتاب هستی، معرفتی حقیقی بیابد (تعریف علامه حسن‌زاده‌آملی از علم؛ به نقل از پدییی، ۱۳۸۰).

بزرگان دین بر این باورند که گرچه حواس و عقل از منابع مهم شناخت انسان هستند، اما عالی‌ترین نوع دانش، مربوط به ادراکات قلبی (فوق‌طور عقلی) است (حسن‌زاده‌آملی، ۱۳۹۳، ص ۳۶). بنابراین هنگام سخن گفتن از علوم انسانی-اسلامی، نمی‌توان از این بخش ادراکات که وجه‌میزه جدی علوم اسلامی با علوم متداول است، به‌سادگی گذشت. به‌عبارت دیگر، هر دستگاه‌واره دینی‌ای



که ادراکات فوق‌طور عقلی را نادیده بگیرد، قطعاً ادراک شاملی از توانایی‌های انسان و علوم اسلامی ندارد.

آنچه مسلم است اینکه نوع انسان‌ها وقتی متولد می‌شوند از علم (به‌معنای علم حصولی) چیزی نمی‌دانند: (والله أخرجکم من بُطُون أمهاتکم لا تعلمون شیئاً وجعل لکم السَّمْع والأبصار والأفئدة لعلکم تشکرون؛نحل:۷۸). گرچه اندیشمندان مسلمان نشان داده‌اند که علوم حصولی به علوم حضوری برگشت داده می‌شود (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۴: درس ۱۳ و ۱۴، خسروپناه، ۱۳۸۲)؛ اما به‌تدریج که نفس قوی‌تر می‌شود، زمینه استفاده از علم حضوری نیز فراهم می‌شود. ذکر این نکته نیز ضروری است که توانایی انسان‌ها در بهره‌گیری از علم حضوری روی یک پیوستار از بسیار ضعیف تا بسیار قوی قرار می‌گیرد. به‌میزانی که افراد به این حیطه ورود می‌کنند، از طریق دستیابی به دانش‌های ناب، به خود و جامعه کمک می‌کنند. از منظر معارف اسلامی، انسان دارای توانایی‌های شگرفی است که به‌رغم جسمی به‌ظاهر صغیر، عالمی بزرگ در وجودش نهفته شده است: «أزُتَمُّ أنک جرْمٌ صغیر وفیک انطوی العالَمُ الأكبر».

گمان می‌کنی که تو جسم کوچکی هستی و حال آنکه عالمی بزرگ در وجود تو نهفته است (منسوب به امیرالمومنین علی(ع)، اسرارالحکم، ج ۱، صص ۲۶۵-۲۶۷). این قابلیت در انسان وجود دارد که می‌تواند با گذشتن از ظواهر و اعراض پدیده‌ها به باطن و حتی بواطن و جوهر اشیا دست یابد. بنابراین برای ورود به لایه‌های عمیق‌تر واقعیت، شاید اصلی‌ترین راهبر، یافتن راهی برای ورود به عالم غیب، یعنی عالم مثال و بالاتر از آن باشد؛ آنچنان‌که عالم مثال متصل فرد با لایش شود تا بتواند با عالم مثال متصل هستی ارتباط برقرار کند و از دانش‌های ناب بسیاری منتفع شود. (خسروپناه، ۱۳۸۲).

کلام دین و امام مبین (ع) لایه‌های مختلفی دارد. امام (ع) وقتی با توده مردم صحبت می‌کند، لاجرم درحد فهم مردم (مخاطبان) سخن می‌گوید؛ زیرا دین تنها برای نخبگان نیامده است. اما وقتی امام (ع) با افرادی که بیشتر با اسرار آشنا هستند سخن می‌گوید، مجال می‌یابد که از اسرار و لایه‌های عمیق‌تر واقعیات پرده بردارد. هنگامی که امام علی(ع) فرمودند: «سلونی قبل ان تققدونی، فلاَنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الأرض؛ از من بپرسید پیش از اینکه مرا از دست دهید، چرا که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۹)؛ شاید منظور و انتظار ایشان همین بود که مردم طرح مساله کنند و از مسائل کلیدی بپرسند تا امام(ع) مجال بیابند از اسرار برای مردم بیشتر بگویند. بنابراین محققان علوم انسانی-اسلامی بیش از دیگران به این بخش از دانش (کلام حکمی) امام(ع) نیازمند هستند.

مبنای علم در نظام‌های سکولار، علم حصولی است. علم حضوری آن هم به مفهوم نازل و بسیار تقلیل یافته آن، اگر هم وجهه همت برخی از نحله‌ها در غرب باشد، دست کم به‌طور عام مورد توجه پارادایم‌های متداول در علم نیست. لیکن از منظر دانشمندان اسلامی، مبنای علم به ادراکات قلبی (علم حضوری) بازمی‌گردد. قطعاً مسیر رشد علمی افراد (غیر از انسان کامل) از طریق علم حصولی می‌گذرد و این دریافت تا پایان عمر نیز ادامه می‌یابد. دریافت علم حضوری (علمی که بدون واسطه تشکیل صورت علمی، از طریق ارتباط مستقیم نفس ناطقه انسان با عقل فعال دریافت می‌شود)، بسیار نافع و ارزشمند است؛ لیکن دستیابی به آن تابع شرایط خاص خود است. همه افراد به یک اندازه موفق به بسط علم حضوری یا کشف شهودی در نفس ناطقه خود نخواهند شد. براساس نظرات دانشمندان مسلمان، دریافت علم حصولی، بدون وصل شدن به علم شهودی، ممکن است برای جامعه مفید باشد، اما در بخش انسان‌سازی برای فرد آنچنان بردی ندارد (صمدی‌آملی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۷۰).

علم حضوری که بی‌واسطه از طریق علوم (خداوند) اهدا می‌شود، به‌نسبت علم حصولی، تناسب بیشتری با اصل «اتحاد علم و عالم و معلوم» دارد. گرچه علم حصولی هم، چنانچه از طریق روش «معلوم بالذات» و نه «معلوم بالعرض» حاصل شود یک صورت علمی باقی و برقرار است. بنابراین آنچه از طریق علم حصولی که وجهه همت علوم انسانی رایج است، به‌دست می‌آید، با توجه به اصل «اتحاد علم و عالم و معلوم،» مفهوم بسیار نازلی از علم را دربرمی‌گیرد. اندیشمندان مسلمان علم حصولی را «دانایی» و علم حضوری را «داریی» انسان می‌دانند که همیشه و در همه عوالم همراه اوست. ازآنجاکه انسان موجودی روحانیة‌البقااست، لذا به این داریایی (علم



نگره‌های معنویت‌گرا و فرهنگ‌محور در نقد توسعه

آن سوی توسعه

ذیل همین انگاره طرح کرد. دلیل نخست که‌عمدتا جنبه تجربی دارد، عبارت است از شکست تجربه توسعه در کشورهای گوناگون، اما دو نقد دیگر وی بر توسعه عبارت است از:

الف: ابتدای توسعه بر تعدد که مبتنی بر عقل خودبنیاد، ضدیت با سنت و نگاه این جهانی به هستنی مطرح‌شده‌است.

ب: تعارض با عالم انسان دینی که عبارت است از توجه دادن مومنین به جنبه غیب عالم و لحاظ کردن دنیا در پست‌مرتبه‌ترین جنبه‌وجود، در حالی که تمام تلاش توسعه، غفلت از هر آن چیزی است که به‌حسن درنیاید. در نگاه انسان دینی، موجودات دهری، نازله آن چیزی است که در مرتبه فوقانی وجود قرار داشته و نازل نشده است مگر به قدر معلوم، پس هر چیزی در این دنیا خزانتی در نزد پروردگار خود دارد «و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم»^۱ لذا عنصر تعیین‌کننده سلوک انسان، امر غیبی بوده و انسان نمی‌تواند هرگونه تصرفی در عالم دنیا به‌عنوان نشانه و آیه‌ای از وجود فوقانی داشته باشد، این رویکرد درست در نقطه مقابل نگره توسعه قرار داشته که حیات مادی را بی‌روح و منسلخ از ابعاد غیبی لحاظ کرده و انسان را متصرف در آن می‌شمارد.

پیشرفت، وسعت یافتن در عمق

گذشته از متفکرینی که ذکر آنان گذشت، یکی از اندیشمندانی که طی دو دهه گذشته، به نحو تفصیلی به‌طرح بحث نقد توسعه‌والگوی جایگزین آن پرداخته‌اند، آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر انقلاب اسلامی است. شاید بتوان مهم‌ترین‌پنداز انتقادهای ایشان به برنامه‌های توسعه را ابتدای آنان بر درک مادی از انسان و به‌دنبال آن، طرح‌ریزی پیشرفت تک‌بعدی دانست:

«توسعه یک واژه غربی است که بار مفهومی و ارزش خاص خود را دارد و التزاماتی با آن همراه است که

مورد پذیرش ما نیست. آنها تنها از جهت مادی به پیشرفت نگاه می‌کنند، پیشرفت در نظر آنها، در درجه اول و به‌عنوان مهم‌ترین جنبه، عبارت است از پیشرفت در ثروت و در علم و پیشرفت نظامی و پیشرفت فناوری...^۲ این جوامع اگرچه پیشرفت‌هایی نیز داشته‌اند، اما پیشرفت‌ها تا‌اعماق آن جوامع نفوذ نکرده‌وبه «اخلاق، عدالت، معنویت و امنیت» منتهی نشده‌است.^۳ یکی از نکات مهم درخصوص این نگره در نقد توسعه، درگیری در لایه مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناختی توسعه است. از این منظر، توسعه، تقلب به انسان این دنیوی داشته‌و از همین‌روا ز ابعاد متعالی وجودوی غفلت کرده‌است. توسعه‌یاب محدود دانستن حیات انسانی در دنیا، تلاشی برای تبدیل کردن تمام ساحات انسان به کالا و سرمایه است. بنابراین چنین رویکردی فرهنگ، دین و معنویت را در خدمت اقتصاد قرار می‌دهد.

جهان پس از توسعه

در دسته‌بندی انتقاده‌ها به توسعه باید عنوان ساخت که سه نگره مکتب وایستگی، زیست بوم‌گرایان و طبیعت‌گرایان به‌دلیل ماهیت‌روشنایی در نقد توسعه جدید ر مقابل آن نخواهند بود، بلکه در قالب نقد‌های درون گفتمانی، به‌طور عمده منجر به رشد و تکامل نظریه‌های توسعه شده‌اند. نظریه‌های حکمرانی خوب، توسعه‌یاب‌دارو... نسخه‌هایی از توسعه هستند که مبتنی بر همین انتقاده‌ها، خود را کارآمد و روزآمد ساخته‌اند. اما منظر معنویت‌گرایان و فرهنگ‌محوران در نقد توسعه، به‌واسطه درگیری در لایه‌های بنیادین همچون انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، فلسفه تاریخ و... انتقادی برون گفتمانی و راهگشای طرحی جایگزین خواهد بود، از همین‌رواست که طرح بحث الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در این گفتمان طرح شده و سخن از «آن سوی توسعه» تعبیری پر تکرار می‌شود، هرچند این نگره در حال حاضر موفق به بسط و تکوین رویکرد ایجابی خود نشده است، اما انتقادهای سلیی آنان به توسعه، نکات قابل تاملی را برای گذار از توسعه رهنمون می‌سازد.

پی‌نوشت

- آوینی، سیدمرتضی: توسعه و مبانی تمدن غرب، مقاله توسعه یافتگی اتوپیای قرن حاضر همان
- همان
- رفیع پور، فرامرز: «نسبت دین و توسعه»، فصلنامه قیسات؛ بهار ۱۳۷۷ - شماره ۷
- کچویان، حسین: «گفتمان توسعه، سرایی ویرانگر»، فصلنامه راهبردی یاس، شماره سوم، ۱۳۸۴
- سوره مبارکه حجر، آیه ۲۱
- بیانات در تاریخ: ۸/۲/۱۳۸۸
- بیانات در تاریخ: ۶/۲/۱۳۹۵

سخنی در جیستی توسعه

در بیان سیر تاریخی مساله، یکی از اولین اندیشمندانی که در نقد توسعه، ما را متوجه چنین منطری کرد، شهید سیدمرتضی آوینی در کتاب «توسعه و مبانی تمدن غرب» است. وی در این کتاب توسعه را نه به‌معنای رشد اقتصادی صرف، بلکه به‌معنای جهت‌گیری تمام نظام‌های اجتماعی به‌سمت اقتصادمحوری و اصالت آن تعریف می‌کند، از همین رو توسعه، انسان مختص به خود را می‌خواهد:

«اجلامای توان گفت جامعه توسعه یافته جامعه‌ای است که در آن همه چیز محور مادی و تمتع هرچه پیشتر از لذایذی که در کرم زمین موجود است معنا شده و البته برای اینکه در این چمنزار بزرگ همه بتوانند به‌راحتی بچرند یک قانون عمومی و دموکراتیک لازم است تا انسان‌ها را در عین برخورداری از حداکثر آزادی (ولنگاری) از تجاوز به حقوق یکدیگر باز دارد. این توسعه که نتیجه حاکمیت سرمایه یا سرمایه‌داری و اصالت بخشیدن به اقتصاد نیست به

سایر وجوه حیات بشری است محصول مادی گرایی و تبیین مادی جهان و طبیعت است.^۱ شهید آوینی مبتنی بر همین رویکرد، توسعه را در تضاد با آرمان‌های دینی دانسته و معتقد است هیچ‌یک از معانی تکامل و ترقی در دین، با توسعه ترادف معنایی نداشت و از اساس، توسعه در عصر فراموشی خدا مطرح می‌شود:

«توسعه اقتصادی آرمان پر جاذبه عصری است که بشر خدا را فراموش کرده و پر جاذبه عصری روح

خویش غفلت کرده است. در تقسیم‌بندی ملل

جهان به توسعه یافته و توسعه نیافته معیار و میزان

چیست؟ توسعه اقتصادی، به اعتقاد حقیر آن بیشش

خاصی که جهان را با ماده معنای می‌کند می‌تواند بعد

اقتصادی حیات بشر را مبنای شناخت و تعریف او

قرار دهد.^۲

آوینی در مقالات بعدی کتاب «توسعه و مبانی تمدن

غرب»، به نقد انسان‌شناسی دینیایی توسعه، فلسفه

تاریخ، آموزش و پرورش توسعه‌محور و... از همین

منظر می‌پردازد.

توسعه، وسعت یافتن در سطح

گذشته از نظرات شهید آوینی در این خصوص، یکی دیگر از اندیشمندانی که می‌توان نظرات وی را در این نگره صورت‌بندی کرد، دکتر فرامرز رفیع پور است. وی در آثار خود، توسعه را به‌معنای وسعت یافتن در سطح معرفتی می‌کند. از نظر ایشان توسعه انسان‌ها را به مصرف‌کننده فرهنگ و اقتصاد غرب تبدیل و معتقد کرده توسعه ممکن است به‌رشد مادی انسان کمک کند، اما به علت غفلت از اندیشه و فرهنگ، فکر انسان را رشد نمی‌دهد. از همین رو ایشان یکی از شاخصه‌های توسعه دینی را ارتقای تفکر انسان می‌داند. «توسعه از نظر دکتر رفیع پور، روش آراستگی ظاهر و تخریب باطن است، از همین رو کسانی که تحت این برنامه رشد یابند، سطح دانش‌های آبرازی گسترده‌تری به نسبت داشته‌های فکری و فرهنگی در اختیار دارند.

توسعه، سرایی ویرانگر

یکی دیگر از منتقدان معنویت‌گرا و فرهنگ محور توسعه، دکتر حسین کچویان است. ایشان در مقاله «گفتمان توسعه، سرایی ویرانگر» سه دلیل را در نقد توسعه مطرح ساخته که می‌توان دو دلیل آن را در